



جنبه‌های دراماتیک داستانهای

مقایسه

است؟

هرچند همه داستانهای پهلوانی شاهنامه کمابیش از عناصر دراماتیک سود جسته‌اند، اما داستانهای ضحاک و فریدون، رستم و سهراب، سیاوش و سودابه، بیژن و منیژه و رستم و اسفندیار غنای دراماتیک بیشتری دارند. پیرنگ، گفت و گو، قهرمان‌سازی، پیچیدگی، بحران، تعلیق و اوج در این داستانها با ظرافت بیشتری مورد توجه قرار گرفته است و در نتیجه این داستانها ارتباط بهتری با خواننده برقرار می‌کند. البته عمده‌ترین علت شهرت داستان فریدون و ضحاک، نه در ساختار، بلکه در درونمایه ضداستبدادی آن نهفته است (و شاید به این علت باشد که تنها در این داستان یک نماینده از طبقه فرودست جامعه، یعنی کاوه، چون شهبانی در آسمان تاریک دوره ضحاک می‌درخشد و به سرعت گم می‌شود) که طی سالها بیداد ضحاک و دادخواهی کاوه بهانه فریاد اعتراض هنرمندان بسیاری بوده است. اما عمده‌ترین علت ماندگاری و توجه بیشتر درام‌نویسان^(۱) به

داستانهای پهلوانی شاهنامه دارای مشابهتها و تفاوتهاست است که آنها را به هم پیوند داده یا از هم متمایز می‌کند. هر چند نقاط اشتراك این داستانها بیشتر از وجوه تمایز آنهاست، ولی این تفاوتها سبب درخشش بعضی داستانهاست به برخی دیگر گردیده است. شاید به همین دلیل باشد که مردم کوچه و بازار هم کمابیش با ماجراهای سهراب نوجوان، سیاوش پاك، اسفندیار روئین‌تن و رستم دستان آشنائی دارند و در عصر علوم و تکنولوژی هنوز هم نقل حماسه‌ها و غمنامه‌های حکیم طوس لطف خود را از دست نداده است.

براستی راز این ماندگاری چیست؟ چرا نامهایی چون فرود و گیو و گودرز و طوس و زال و رودابه و سام و نریمان در مقایسه با نامهایی چون رستم و سیاوش و فریدون و بیژن برای مردم شناخته شده نیست؟ آیا تنها به این دلیل که این نامها خوش آهنگترند؟ یا دقت، ظرافت و تکنیک والای اعمال شده در پرداخت داستانهای مشهور نیز دلیلی دیگر بر این برتری



پهلوانی شاهنامه

محمد حنیف

وحدت موضوع و دز نتیجه از وحدت تأثیر در داستان به شدت می‌کاهد. فردوسی پس از بیان دیباجه این داستان، ابتدا شرح نبرد چنگش با رستم، گفت و گوی هومان با رستم، گفت و گوی رستم با پیران، گفت و گوی پیران با شنگل را بیان کرده و آنگاه به نبرد رستم و خاقان چین می‌پردازد، در حالی که داستانهای رستم و سهراب و رستم و اسفندیار، همه چیز برای درگیری شخصیت‌های اصلی داستان مهیا شده و موضوع اصلی از نظر سراینده دور نمی‌شود؛ آیا رستم دست به بند خواهد داد؟ و آیا سهراب پدر را خواهد شناخت؟ در حالی که نبرد خاقان چین و رستم در هاله جدالهای دیگر گم می‌شود.

۲- کشمکشهای مختلف:

وجود کشمکشهای متنوع در داستانهای رستم و اسفندیار، رستم و سهراب و... نسبت به دیگر داستانهای پهلوانی شاهنامه هم یکی دیگر از دلالت برتری قابلیت‌های نمایش آنان به شمار می‌رود.

داستانهایی چون رستم و سهراب را باید در چند عامل وحدت موضوع، وجود انواع کشمکش، قهرمان‌سازی و توجه بیشتر به جنبه‌های تراژدی یافت.

الف - وجود افتراق:

۱- وحدت موضوع:

وحدت موضوع یکی از اصلی‌ترین علل توجه نقالان، درام‌نویسان و مردم به داستانهایی چون رستم و سهراب، بیژن و منیژه، رستم و اسفندیار و سیاوش است. فردوسی در این داستانها کمتر به موضوعات حاشیه‌ای پرداخته است. عموم حوادث و داستان پیرامون موضوع اصلی می‌چرخد. چنان که در خاتمه هر داستان، تنها همان یک موضوع دغدغه خاطر خواننده می‌شود. به عنوان مثال، در داستان خاقان چین، قبل از درگیری اصلی، چندین جدال در داستان رخ می‌دهد که هر یک از آنها داستان جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند و این امر، از

در داستانهای همچون جنگ دوازده رُخ، خاقان چین، اکوان دیو، هفتخوانها و ... کشمکشها معمولاً بیرونی است و جدالها عموماً در قالب کشمکش بین انسان و انسان رخ می دهد؛ در حالی که در داستانهای رستم و اسفندیار و رستم و سهراب، یکی از زیباترین انواع کشمکشها، یعنی کشمکش انسان با خود، بروز می کند، و همین امر باعث شناخت بیشتر خواننده از شخصیتها می شود.

در داستان سیاوش علاوه بر کشمکش جسمانی که در اغلب داستانهای شاهنامه هویدا است، کشمکشهای ذهنی، عاطفی و اخلاقی نیز خود را نشان می دهد. تفکر خودخواهانه، پیمان شکنانه و قانون ستیز کاوس در مقابل تفکر قانونمند سیاوش (کشمکش ذهنی)، جوشش کورکننده عشق سودابه به سیاوش (کشمکش عاطفی) و عصیان سودابه در مقابل اصول اخلاقی عصر با درخواست کاوس مبنی بر پیمان شکنی سیاوش و کشتن اسراء (کشمکش اخلاقی) در این داستان بخوبی نمایش داده می شود.

۳- قهرمان سازی:

توجه به خصوصیات درونی شخصیتها، پرهیز از پر و بال دادن به شخصیتهای فرعی و نزدیک کردن اسطوره به زندگی مادی نیز از دیگر دلایل برتری داستانهای چون رستم و سهراب، سیاوش و رستم و اسفندیار نسبت به داستانهای دیگر شاهنامه است:

داستان رستم و سهراب با رستم شروع می شود و با او به پایان می رسد. داستان رستم و اسفندیار نیز با اسفندیار شروع شده و غالب حوادث، گفت و گوها و کشمکشها پیرامون شخص او چرخیده و با او به پایان می رسد. در داستان سیاوش نیز حضور این جوان پاك آشکارتر از بقیه است، هر چند سهراب نوجوان، قدزنی افسانه ای دارد، اسفندیار روئین تن است و سیاوش از آتشی چنان هولناک به سلامت عبور می کند. اما زمانه پشت این سه قهرمان را به خاک می مالد و از آنان شخصیتهایی نزدیک به یک انسان معمولی و آسیب پذیر می سازد.

۴- توجه بیشتر به جنبه های تراژدی:

هر چند فردوسی در داستانهای فرود و مرگ ایرج به دست برادران خود (داستان فریدون و سه پسرش) هم به جنبه های تراژدی توجه داشته است، اما داستانهای چون رستم و سهراب و رستم و اسفندیار و تا حدودی داستان سیاوش، علاوه بر توجه به جنبه های دراماتیک، بیشتر به تراژدی نزدیک شده اند. عمده ترین تشابهات این داستانها با تراژدی از این قرار است:

- رستم، اسفندیار، سیاوش و سهراب، از طبقه قدرتمند جامعه اند. رستم حاکم زابل و جهان پهلوان است، اسفندیار شاهزاده است، سیاوش هم و نژاد سهراب از سوئی به رستم می رسد و از دیگر سو، او نوه حاکم سمنگان به شمار می رود. هر چهار تن، از نخبگان جامعه بودند و از قابلیت های جسمی و روحی بالایی برخوردارند.

- این داستانها از موضوعات جدی و کلی بشری سخن

می گویند. در این داستانها، زیاده طلبی انسان، جنگ نمایندگان دین و نمایندگان ملت، ستیز اخلاقی و ... مورد توجه قرار گرفته و جدالهای درونی انسانها با زبانی فهم بیان شده است.

بخصوص در داستانهای رستم و سهراب، و رستم و اسفندیار هر دو طرف جدال مورد علاقه خواننده بوده و مرگشان، دلسوزی او را برمی انگیزد. جدال میان قهرمانان و مرگ یکی به دست دیگری، نه تنها باعث خوشنودی طرف مقابل نمی شود که اسباب رنج و عذاب او را نیز فراهم می کند. رستم به دست خود پهلوی پسرش را می شکافد و با مرگ اسفندیار نیز اسباب نابودی خود را نیز فراهم می کند.

ب- وجوه اشتراک^(۲)

۱- وجود نیروهای فوق طبیعی:

حضور نیروهای فوق طبیعی و قدرتهای غیرمعمولی انسانی، یکی از مشترکات داستانهای پهلوانی شاهنامه است که رابطه علیت را از حوادث گرفته و به عموم قهرمانها، چهره ای افسانه ای - اسطوره ای می بخشد. زال توسط یک پرنده - سیمرغ - از مرگ نجات می یابد. سیمرغ با شعله ور شدن یکی از



پرهایش ظاهر می شود. اسفندیار روئین تن است. اکوان دیو، توانائی غیب شدن از دیدگان را دارد، می تواند در یک چشم به هم زدن تغییر مکان دهد، و پهلوانی چون رستم را با خود به آسمان ببرد. افراسیاب دوزیست است. سیاوش از دالانی پر از آتش به سلامت می گذرد. ضحاک و زال و رستم و ... صدها سال عمر می کنند و در این میان حتی رخس گاه در حد یک انسان فهیم به یاری رستم می شتابد.

۲- تکیه بر قدرت جسمانی:

در غالب داستانهای پهلوانی شاهنامه آنچه بیش از همه در کشمکشها خود را نشان می دهد، جنگ تن به تن و تکیه پهلوانان بر قدرت جسمانی خود است.

هرچند شاهان و شاهزادگان، همواره افرادی را به عنوان مشاور در کنار خود دارند، با این حال، غالب جدالهای شاهنامه به درگیری و جدال جسمی منتهی می شود.

۳- قابلیت تعبیر رمزی:

هرچند به نظر نمی رسد که مقصود فردوسی از به نظم کشیدن داستانهایی که پیش از وی وجود داشته اند، رمزگرائی بوده باشد، با این حال می توان از توران به عنوان سرزمین تاریکی، از ایران به عنوان سرزمین نور، از سیاوش به عنوان نماد پاکی، از طوس به عنوان نماد خشک مغزی، از پیران به عنوان نماد خردورزی، از زال به عنوان نماد چاره گری و ... نام برد.

۴- استفاده از دیباچه:

فردوسی اغلب در داستانهای مستقل شاهنامه به درج دیباچه، یا مقدمه ای بر داستان مورد نظر اقدام نموده، در مقدمه این داستانها نیز به گونه ای خواننده برای ورود به فضای داستانی آماده می گردد (براعت استهلال).

برخی پژوهشگران درخشانترین و مهمترین مقدمه داستانهای پهلوانی شاهنامه را مقدمه فردوسی بر بیژن و منیژه می دانند زیرا در این مقدمه، فردوسی چگونگی اقدام به سرودن شاهنامه را شرح داده است. بعضی ابیات مقدمه های فردوسی بر این داستانها که تا حدودی بیانگر فضای داستان مورد نظر است، از این قرار است:

داستان سهراب: اشاره به مرگ سهراب نورسیده

اگر تندبادی برآید زکنج

به خاک افکند نارسیده ترنج

داستان سیاوش: اشاره به اندیشه ناصواب سودابه و

بیدادگری در دنیا

کسی را که اندیشه ناخوش بود

بدان ناخوشی رای او گش بود

داستان کیخسرو: اشاره به کمال پادشاه آرمانی شاهنامه

یعنی کیخسرو

سزد گر گمانی برد بر سه چیز

کزین سرگذشتی چه چیزست نیز

داستان فرود سیاوش: اشاره به نالایق بودن فرماندهی

طوس و نژاد فرود

جهانجوی چون شد سرافراز و گرد

سپه را به دشمن نشاید سپرد

داستان بیژن و منیژه: اشاره به سیاهی شب و زمینه چینی

برای ورود به چاه سیاهی که بیژن در آن زندانی خواهد شد و بیان

چگونگی اقدام برای سرودن شاهنامه.

شبی چون شبه روی شسته به قبر

نه بهرام پیدا نه کیوان نه تیر

داستان رستم و اسفندیار: اشاره مستقیم به مرگ اسفندیار

نگه کن سحرگاه تا بشنوی

ز بلبل سخن گفتن پهلوی

همی نالد از مرگ اسفندیار

تدارد به جز ناله زو یادگار

۵- استفاده از پند و اندرز:

فردوسی در لابلای بسیاری از داستانهای پهلوانی شاهنامه

اقدام به درج پند و اندرز نموده است. این بندها معمولاً متناسب

با درونمایه داستان مورد نظر ارائه می شوند و هرچند برای

ساختار داستانی یک عیب عمده شمرده می شود، اما

خلاصه بودن آنها کمترین لطمه را به حرکت داستانی وارد آورده

است.

نمونه پند و اندرز در داستان سیاوش:

ز روز گذر کردن اندیشه کن

پرستیدن دادگر پیشه کن

بترس از خدا و میازار کس

ره رستگاری همین است و بس

نمونه پند و اندرز در داستان بیژن و منیژه:

چنین است کار سرای سپنج

گهی ناز و نوش و گهی درد و رنج

ز بهر درم تا نباشی به درد

بی آزار بهتر دلا زار مرد

۶- توجه به زندگی شاهان و پهلوانان:

فردوسی جز در داستان فریدون و ضحاک که یک آهنگر را

صحنه گردان مبارزه با استبداد می کند، در بقیه داستانها به

زندگی شاهان و پهلوانان توجه نموده و در دیگر داستانها او مردم

عادی نمود کم رنگی دارند.

۷- حاکمیت تقدیر (سرنوشت):

جدال انسان با سرنوشت، سایه سنگین خود را بر غالب

داستانهای شاهنامه افکنده است و در این میان موبدان به عنوان

چهره های پیشگو حضور فعال دارند.

۸- توجه به حماسه:

هرچند فردوسی در بعضی داستانها چون زال و رودابه،

رستم و تهمینه، سیاوش و سودابه و بیژن و منیژه تا حدودی از

حماسه دور گردیده اما باید گفت که حتی در این داستانها نیز

حماسه جای خاصی دارد. یکی از اصلی ترین دلایل توجه

رودابه و منیژه به زال و بیژن روح حماسی آن دو پهلوان است.

۹- وزن ابیات:

وزن همه ابیات شاهنامه بحر متقارب مثنی محذوف یا مقصور است (فعلون فعلون فعلون فعل)

۱۰- پیوستگی درونی داستانها:

هر چند هر یک از داستانهای پهلوانی را می توان به عنوان یک واحد مستقل بررسی نمود، اما در عین حال همه داستانهای پهلوانی شاهنامه دارای یک پیوستگی درونی نیز می باشند. بسیاری از این داستانها حول محور زال و خانواده او می چرخد و این در حالی است که می دانیم زال از اوائل این داستانها تا پایان آنها در شاهنامه حضور دارد و نماد نامیرائی نسل پهلوانان به شمار می رود.

۱۱- پرهیز از توصیفات غیراخلاقی:

فردوسی حتی در صحنه هائی چون آمدن نهمینه به اسراحتگاه شبانه رستم و عروسی بیژن و منیژه، به توصیف اعمال غیر اخلاقی نپرداخته و سرعت از کنار این دقایق گذشته است.

۱۲- برتری ارزشهای اخلاقی:

فردوسی با بیان حماسه قهرمانان، آنان را نماذرعایت اصول اخلاقی قلمداد نموده و ضدقهرمانها را به علت عدم پایبندی به مسائل اخلاقی سزاوار جزا می داند.

هر چند گاه قهرمانان بزرگی چون رستم - گول زدن سهراب - و اسفندیار - زیاده خواهی - نیز دچار لغزش می شوند.

۱۳- پایان بندیهای نامناسب:

در بررسی ساختار داستانهای پهلوانی شاهنامه، خصوصاً در پایان بندی داستان، شباهتهائی میان همه داستانها وجود دارد و آن پرداختن بیش از اندازه به نتیجه داستان است. به عنوان مثال در داستان رستم و سهراب، از زمانی که رستم به ماهیت پهلوانان روبروی خود - سهراب - پی برده و فردوسی به روایت این بیت می رسد که:

همی ریخت خون و همی کند موی

سرش پر زخاک و پر از آب روی

داستان به اوج خود دست یازیده اما بار دیگر خواننده در

تعلیق کمرنگ احتمال آمدن نوشدارو در گیر می شود:

به گودرز گفت آن زمان پهلوان

کز ایدر برو زود روشن روان

پیامی ز من پیش کاوس بر

بگویی که ما را چه آمد به سر

به دشنه جگر گاه پور دلیر

دریدم که رستم مماناد دیر

گرت هیچ یادست کردار من

یکی رنجه کن دل به تیمار من

از آن نوشدارو که در گنج توست

کجا خستگان را کند تن درست

به نزدیک من با یکی جام می

سزد گر فرستی هم اکنون به پی

مگر کو به بخت تو بهتر شود

چو من پیش تخت تو کهر شود

پس از سرباز زدن کاووس و تعلل عمدی او از فرستادن

نوشدارو، همزمان با مرگ سهراب، داستان به نقطه پایانی خود

می رسد:

گو پیلتن سر سوی راه کرد

کس آمد پیش زود و آگاه کرد

که سهراب شد زین جهان فراخ

همی از تو تابوت خواهد نه کاخ

پدر جست و بر زد یکی باد

بنالید و مزگان به هم بر نهاد

پیاده شد از اسب رستم چو یاد

به جای کله خاک بر سر نهاد

با این حال، ۷۸ بیت پایانی داستان زائد به نظر می رسد.

در داستان رستم و اسفندیار نیز پس از اصابت تیر رستم به هدف:

هم آن گه سر نامبردار شاه

نگون اندر آمد ز پشت سیاه

در حقیقت داستان به نقطه اوج خود رسیده و باید فوراً پایان

یابد، اما فردوسی پس از این بیت تا آغاز داستانی دیگر ۲۵۰ بیت

را در وصف ماجراهای بعد بیان می کند.

این تقیصه در داستان رستم و شغاد ۱۴۰ بیت، در داستان

سیاوش ۱۴۳۰ بیت، در داستان فرود سیاوش ۷۶۵، و در

داستان بیژن و منیژه حدود ۸۰ بیت است.

در خاتمه باید یادآوری کرد که علاوه بر نکاتی که گفته

شد، بسیاری از خصوصیات قصه های پریان^(۳) همچون وجود

قهرمان یا جست و جوگری که قربانی توطئه می شود، اما همیشه

پیروز می گردد، ضدقهرمان و قهرمانهای دروغین، وجود

شاهزاده، پیشگو، یاریگر، فرستنده و ... از شباهتهای اغلب

داستانهای پهلوانی شاهنامه به شمار می رود.

■ پانویس:

۱- از مجموع ۱۰۹ نمایشنامه ای که تا سال ۱۳۷۷ بر اساس داستانهای شاهنامه نوشته شده، چهل نمایشنامه بر اساس داستان رستم و سهراب (۳۷٪)، چهارده نمایشنامه بر اساس داستان بیژن و منیژه (۱۳٪)، داستانهای مربوط به زندگی ضحاک: چهارده نمایشنامه (۱۲٪)، سیاوش: نه نمایشنامه (۸٪)، رستم و اسفندیار: پنج نمایشنامه (۴٪) و داستانهای مربوط به زندگی فرودسی نیز چهار نمایشنامه (۴٪) را شامل می شود.

بر این اساس، دراماتیک ترین شخصیت شاهنامه فردوسی، رستم، و معروفترین و محبوبترین داستانهای این کتاب، رستم و سهراب است. داستانهای بیژن و منیژه، ضحاک و فریدون، سیاوش و سودابه و رستم و اسفندیار در رده های بعدی قرار می گیرند.

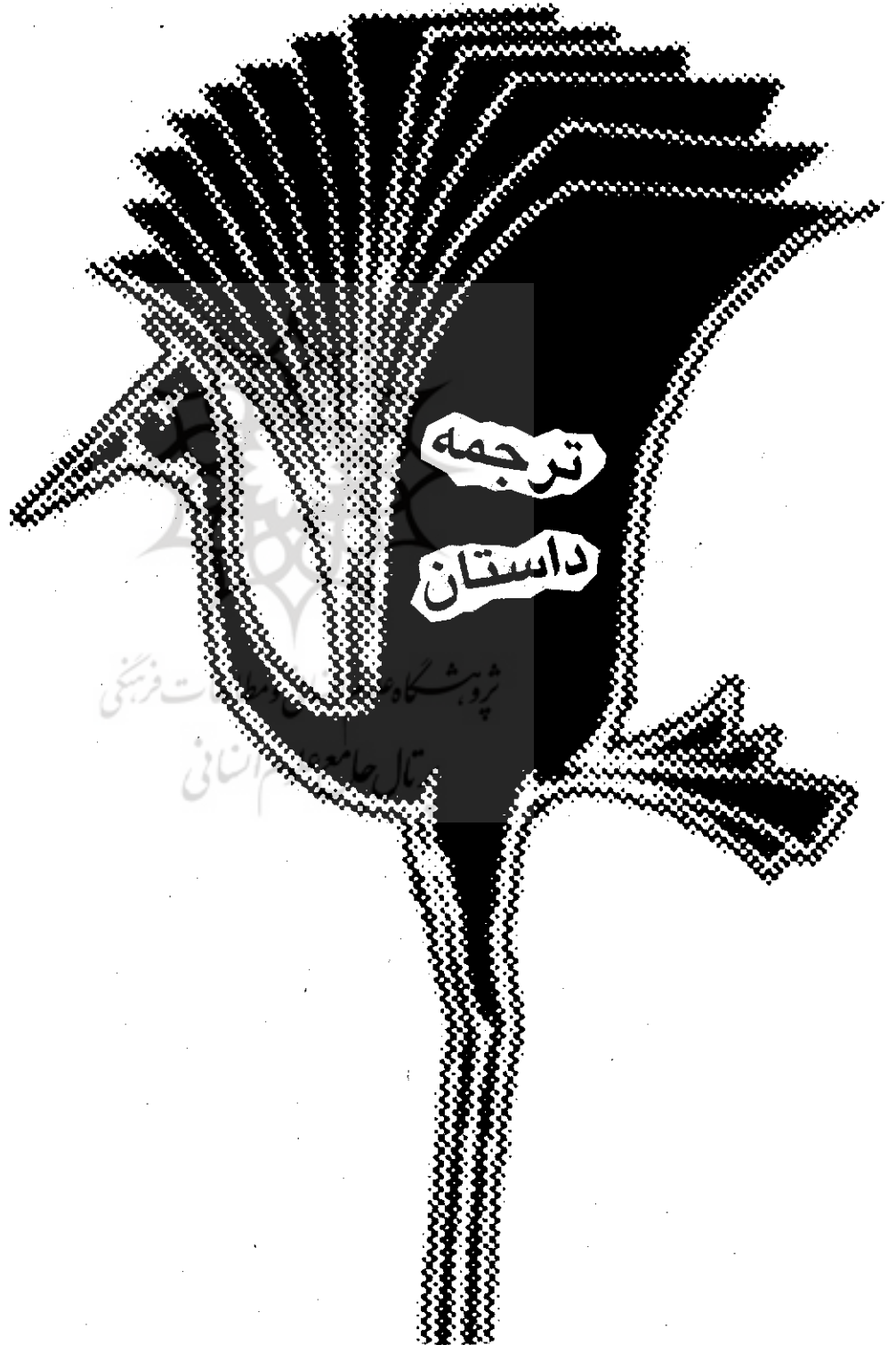
۲- در این بخش، عناصر غیردراماتیک نیز مورد مقایسه قرار گرفته است.

۳- رگ: ریخت شناسی قصه های پریان: پراپ، ولادیمیر؛ ترجمه فریدون بدره ای، انتشارات توس، تهران: ۱۳۶۸، صفحات

۵۳-۵۱.

شرارت درون او

سانسورچی ها



ترجمه

داستان

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی
تال علم و آگاهی